

همنشین - بهار



چنین بود بند ۲۰۹ ، در زندان اوین قسمت سوم

رژیم آخوندی که از رزمندگان آزادی خلع سلاح شده نیز می هراسد و برای تحویل گرفتن یا بی اثر کردن آنان ، پای هر منقل و وافوری می نشیند، در شرائطی که آمریکا " فشار پذیر " شده ! و بسیاری از

مسائل تحت الشعاع انتخابات ریاست جمهوری ست - شب و روز دسیسه می چیند که " **سر**

مجاهدین را زیر آب کند تا همچنان که بر " حرث و نسل " میهن ما می تازد برای قورت دادن عراق "

خیز بردارد

مقاومت ایران ، گل بی عیب نبوده و نیست ، اما در این هوای گُرگ و میش که " ز منجیق فلک سنگ فتنه می بارد " - دفاع از شرف و آزادی ایران زمین ، دفاع از جنبش سرفرازی ست که به دلیل استقلال و ارزشهایش هم بوش و هم بلر ، هم شیراک و هم فیشر - چشم دیدنش را ندارند و از همین رو برای چاپیدن هر چه بیشتر میهن ما علی رغم داد و هوارها و جنگهای زرگری ، زیر زیره ، دم آخوندها

را می بینند

هر ایرانی شریفی که به فردای روشن میهنش می اندیشد، حتی اگر از موضع ضدیت با فاشیسم مذهبی در ایران ، هزار و یک ایراد به جا هم به مجاهدین داشته باشد، ممکن نیست که با زد و بند استعمار و ارتجاع همخوانی کند

در پی افشاگری زندانیان از بند رسته که با اشاره به دوز و کلک آخوندها ، و با یاد یاران وهم بندان خویش تأکید کردند " **دلوران همچنان در صف اعدامند** " - من نیز به زندان اوین و بند دویست و نه و به رنج و شکنج زندانیان سیاسی پرداختم

در دو قسمت گذشته با بیان جناح بندی و جنگ گرگها که " آش خاله " هر رژیم پوسیده و سرکوبگر است ، به اختلافات سپاه و دادستانی که کاسه کوزه هایش بر سر زندانیان سیاسی شکسته میشد و نیز به بند ده و توابع - بازجوهای بی بته و بی پرنسیب اشاره نموده و دیدیم که **آدمی علاوه بر لحظه مرگ ، که خود خودش میشود ، در سلول انفرادی ست که به دیدار خویشتن می رود . . .** بند دویست و نه نیز آزمایشگاه بود ! همه تمامی هویت و سرشت خود را نمایان میساختند و عجیب بود که آنها که دارای وابستگی سازمانی بودند پس از بریدن به سرعت دچار چنان سقوط اخلاقی میشدند که تصور آن غیر ممکن بود. گویی **با پشت کردن به ارزشها و اصول این ابتذال است که خوش آمد میگوید و این پوچی ست که لبخند می زند**

همانطور که " وریا بامداد " نیز در کتاب ارزشمند " جمهوری زندانها " یادآور شده در دامنه تپه های اوین و نزدیک ساختمان دادسرا ، مجموعه بندهای چهارگانه ، بهداری ، آشپزخانه ، و بند دویست و نه قرار دارد ، **طراحی و بنای این زندان دستاورد کارشناسان اسرائیلی با ساواک است** . اطراف این مجموعه را دیوار بلندی احاطه کرده و پشت بام آنها هم سطح و هم طراز دامنه تپه های اوین است . . . این مجموعه ساختمان که هرکدام به شکل مربع کامل بنا شده هلالی شکل ! به دور تپه ها حلقه زده و انبوهی از انسانها را درون خود محبوس کرده است

گرچه درد و رنجی که زندانی استوار و مقاوم می کشد ، چکیده انواع و اقسام فشارهایی ست که به همه مردم در بیرون زندان وارد میشود ، اما زندان جدا از جامعه نیست و پای همه نوع آدمی به آنجا می رسد . دریا هنرمند در خاطرات خویش می نویسد : شبی را به یاد دارم که از کثرت تعداد بازداشتی هر . . ساعت نفر جدیدی به سلول اضافه میشد تا انتهای شب که تعداد نفرات سلول به هفت نفر رسید . در بین افراد تازه وارد که فقط همان یک شب میهمان ما بود ناگهان فردی را دیدم که در دوران پیش از خرداد شصت روحیه تهاجمی و قدرت بدنی وی زبانزد بود . تازه دستگیر شده بود . در مقابل چشمانم بهت زده ما در جواب یک از افراد که پرسید آیا شما نیز هوادار مجاهدینی ؟ برای اینکه نشان دهد هوادار مجاهدین نبوده آنچنان الفاظ و فحشهای رکیک ناموسی نثار خودش کرد که اصلا تصور کردنی نبود . ولی آنچه میدیدم واقعیت داشت . البته فردا صبح از سلول خارج شد و دیگر بازنگشت . گمان کنم در مدت کوتاهی از همان دویست و نه آزاد شد و دیگر پایش به دردهای بعدی باز نشد که در غیر این صورت با چنان روحیه ای حتما از سر از شکنجه دوستان و یاران سابق در اتاقهای شکنجه در می آورد

بهترین نمونه برای بیان عینی حالات و تغییر شخصیت افراد در دوران زندان تا آنجا که اطلاع دارم - جدا ازخیمه شب بازی های امثال " شورشیان " و عبدالصمد کامبخش ، در ماجرای شهید بزرگوار دکترارانی و دادگاه پنجاه و سه نفر ، و غیراز تنفرنامه های مُشمنز کننده ای که در ماجرای دستگیری های پس از بیست و هشت مرداد هزار و سیصد و سی و دو ، برخی توده ای های درهم شکسته مانند **دکتر یزدی و دکتر بهرامی و افشنگ و قره گوزلو و صدرالاشراف** . . . می نوشتند و در ننگین نامه " عبرت " چاپ

میشد تا رژیم کودتا اعدام و شکنجه محتاری ها ، روزبه ها و نازلی های شهید را توجیه کند - مربوط است به اوراق بازجویی و دستنوشته های وحید افراخته از اعضای رهبری اپورتونیست های چپ نما در سال هزار و سیصد و پنجاه و چهار ، که به بازجویانش نوشته و در ابتدای انقلاب توسط چماق بدستان ارتجاع چاپ شده است

حالات روحی فرد پس از بریدن ، به پوچی رسیدن و تن به مزدوری و در یوزگی سپردن را میتوان در خلال نوشته های وحید افراخته نیز یافت که حتی به شکنجه گران خط میدهد چنین و چنان کنند ! در نامه ای که در مورد مجاهد دلیر مرتضی صمدیه لباف به منوچهری شکنجه گر داده از جمله می نویسد

جناب آقای دکتر منوچهری سلام

با صمدیه لباف به اندازه لازم و کافی بحث کردم هیچ دلیل و منطقی برای رد عقائد من و اثبات اعمال گذشته نداشت و حتی خودش هم نسبت به گروه بدبین و نسبت به مبارزه مسلحانه کاملاً مردد بود ولی به علت غرور و تعصب مذهبی ، حاضر به پذیرش حقیقت نبود به او گفتم آن قسمت از فساد و گمراهی گروه را که قبول داری باید در دادگاه مطرح سازی ولی او با این بهانه که " این عمل به نفع رژیم تمام می شود و من نمی خواهم قدم خطائی بردارم و ... " می خواست شانه خالی کند و ... به هر حال با این تعصب زیادی که نشان می دهد حتی به نظر من اطلاعات خود را نیز اگر توانسته باشد به تمامی نداده است ، با توجه به این موضوع بحث بیشتر با او فایده ندارد . من منتی را برای او تهیه کرده ام به طوری که هم نظر ما را تأمین می کند و هم آن قسمت از مطالبی را نوشته ام که حتی صمدیه لباف نیز قبول دارد و نمی تواند بگوید به آن عقیده ندارم بیشتر حمله به مارکسیسم و ضد مذهبی بودن گروه ، اگر موافق باشید همین را بدهیم بدون هیچ گونه دست بردن پاکنویس کرده و در دادگاه بخواند و من فکر نمی کنم جرأت کند و مخالفت نماید و اگر نخواهد حرف حساب را بپذیرد چاره ای جز فشار نیست البته در این مورد با آقای دکتر عضدی صحبت کردم و همین نظر را داشتند و بر اساس نظر ایشان این متن را نوشتم

این حالات روحی اگر چه در زندانهای ساواک اریامهری بروز کرده است لیکن تنها به آن دوران اختصاص ندارد ، انسان وقتی تسلیم شد و شکست به سرعت در چنین مسیر وحشتناکی قرار میگیرد . زندانیان بندهای انفرادی اوین و گوهردشت و سراسر ایران نمونه های بیشماری از این سقوط را در یادها دارند افرادی که از یک زاویه هزینه انقلاب و قربانی قساوتهای رژیم آخوندی هستند و باید از آنان بدون ذره ای کینه یا انتقام جوئی که خاص شاهان و شیخان است ، یاد کرد

حسن گسگری - بهزاد نظامی - مجتبی میرحیدری - مسعود نیشابوری - محسن منشی ، که می گفت من وحید افراخته دوم هستم ! - محمد غفاری - اصغر مخ ! - پله خانف - علی مصلحی یا اشرف چهارچشم ! - هادی جمالی ، با آقای هادی جمالی که عضو انجمن نقاشان هستند یکی نیست - شاهرضا بابادی زین العابدین فراهانی - فرج علاءالدینی ، که افتخار میکرد من شیوه گذاشتن ملاتها را در کپسول به - بازجوها لو دادم - اکبر شاندیزی - احد ستارزاده - رجب علی کوچک پور - سیروس لطیفی - هاله حجتی - مرتضی نقاش - ناصر لک پور - عفت خلیلی - نبی صادقی - محمد انداز ، که در وکیل آباد مشهد به او خاک انداز میگفتند - غفور موسوی - علی ضیاء ، که از جمله مجاهد شهید حمید صدیق که زندانی سیاسی زمان شاه بود و بسیاری دیگر را بدون اینکه زیر فشار باشد ! سر قرار لو داد - جلال میر - هدیه سعادت لاجوردی - علی اصغر ماهر - مسعود یزدی - محمود محرابی - زهرا بخارانی - سهراب سهرابی - اکبر آشتیانی - مینو حیدری - نادر طحان - ابراهیم قاضی - انوشه یزدانی - حمید جعفری - حسن کروب ، که زندانیان به او خاک روبه میگفتند - احمد عبداللهی - مهرداد خسروانی - ولی اله صفوی - حسین روحانی - وحید سریع القلم که از جمله به کمک او بود که کامپیوتریزه کردن پرونده زندانیان و رد گیری های جدید ، در دستور قرار گرفت - علی هاشمی - وحید سریع القلم را نیز مانند عموی و ... برای سخنرانی به شهرستانها هم می بردند - سهیلا ، همسر وحید سریع القلم -

جواد اکثریت - محمد مهدی پرتوی - هادی پرتوی - اثنی عشری - مهری حیدر زاده - ناصر یار احمدی - شیخ محمد مزیدی - سعید یزدیان - شعبان علی اردکانی - قاسم عابدینی - حمید مهدی شیرازی - احمد عطا الهی - حسین شیخ الحکما - مجید شوکتی - مسعود اکبری ، از شاه مهره های خائنین - که خود را با ماشین و سیانور و کلت تسلیم کرد و بازجویان در باره اش بزرگ نمایی هم میکردند که اگر زودتر تسلیم شده بود شاید حادثه هفت تیر و هشتم شهریور اتفاق نمی افتاد و . . . نمونه های تاسف بار چنین سقوطی هستند

گرچه رژیم خمینی به دلیل دنائت و ماهیت پلیدش و نیز برای اینکه اسرار زیر خاک برود - مثل رژیم شاه که وحید افراخته و خاموشی راهم پس از آنهمه خوش رقصی تیرباران نمود، بسیاری از همین ها را نیز از دم تیغ گذراند ، و گرچه کسی نمی خواهد دستش را از دور بر آتش گرفته و اینک بر آهوی زخمی بتازد و شرائط ویژه هر زندانی و یا قساوت آخوندها را که ساواک با همه پلیدی به گردش هم نمی رسید ، و باعث و بانی همه تباهی هاست ، فراموش کند ، اما نمیتوان از زندان گفت و از خیانت و همکاری با پلیس که با بروز ضعف زیر شکنجه ، یکی نیست ، دم نزد ، بلکه منظور خوش رقصی و همکاری آگاهانه با دشمن است ، این با بروز ضعف زیر شکنجه که چندان هم اختیاری نیست ، تفاوت دارد

زندانیان وکیل آباد مشهد به خاطر دارند که اصلاح طلب ! امروز جناب آقای موسوی اردبیلی که خون پاک هزاران جوان معصوم به گردن اوست ، میگفت : شما تا کنون با ارتجاع درگیر بودید و ارتجاع خر بود ، اما حالا شما با خودتان و از جنس خودتان یعنی توابعین روبرو هستید و این توابعین ها ، آن توابعین نیست

این درست است که همین توابعین هم که به بازی کشیده شدند و بازی در آوردند روزی روزگاری سودای آزادی در سر داشتند و با انگیزه های پاک اغازین اکثر آنان نسبت به دیگرانی که دنیا را اب ببرد - آنها را خواب ، شرف دارند و همه بهزاد نظامی نبودند که میگویند درست یا غلط نفوذی سپاه و بسیج در مجاهدین بوده ، و این درست است که باید به آنان به عنوان قربانیان مغموم و بی پناه نگاه کرد و درک نمود چرا و چگونه رژیم آنان را " الینه " و از خود بیگانه کرد و آنان را به کتمان خویش و سپس به " تشبه به غیر کشید - تا حدی که می کوشیدند در رفتار و گفتار هم مثل بازجوها باشند و به واقع یا چاخان حتی نام " خود را از جمشیدو ازیتا به روح الله و زینب تغئیر دهند و مثل آخوندها سر خود را بتراشند و تحت الحنک ببندند و با چادر و تسبیح و سجاده نماز شب بخوانند و بهشتی و دستغیب با امام زمان را در خواب ببینند! خواب نما شوند و از اینکه به فطرت خداجو معصیت کار و تائب خویش باز گشته اند دم بزنند ! همه اینها درست ، سبوعیت و وحشی گری رژیم هائی چون خمینی و استبداد دینی حاکم بر ایران - که با سجاده و ساطور به جان فرهنگ و میهن ما افتاده ، نیز قابل درک است - این هم روشن است که برخلاف زمان شاه که زبندگان و نخبگان جامعه اکثریت مبارزین و مجاهدین را تشکیل میدادند در زمان خمینی طیف وسیعی از ، همه افسار بویژه نوجوانان و دانش آموزان کم تجربه رو در روی ارتجاع ایستاده بودند

با این همه نباید فراموش کنیم که یادمان ها تنها شامل شهیدان و قهرمانان در زنجیر نیست و از قضا برای درک رنج آنان - به این دلیل که شرط به اعتبار مبنا وارد عمل میشود و در تحلیل نهائی این خود انسان است که تصمیم می گیرد باید ، بلکه باید به خارهای مغیلان ، به تب های تندی که زود عرق کردند و به گندم نمایان جو فروش - که با اختیار جلوی جبرها لنگ انداختند و پیش هر کس و ناکسی دولا و

راست شدند و به اسم مصلحت اندیشی و توبه تاکتیکی ، ادم فروشی و خیانت استراتژیکی نمودند و مانند یهودا ، مسیح های زمانه خویش را به صلیب های شاه و شیخ فرستادند نیز اشاره نمود صحبت بر سر اشتباه و زمین خوردن در مبارزه نیست بحث بر سر " خود را به زمین انداختن و برای دیگران چاه کندن " است - وگرنه خطا و لغزش در هرتلاشی ممکنست روی دهد ، آنکه پائین کوه نشسته و تنها تخمه میسکند یا بشکن میزند - البته در کوه گم هم نمیشود ! کوهنورد است که شاید در حین حرکت پایش هم پیچد

گرچه اصالت با نور با ستارگان شب کوب و خورشید فروزان است نه با مشت های اسمان کوب قوی که واشدند و گونه گون رسوا شدند ، اما داستان رفیقان نیمه راه که عالمامدا جلوی دشمن لنگ انداختند به قول فردوسی : یکی داستانی ست پُر آب چشم ! بسا ، بسا غم انگیزاست ، در زندان برخی از آنان برای توجیه سازشها و ستمهای خویش " پیرلوال " نخست وزیر نازی شده فرانسه را مثال میزدند که در دوران اشغال فرانسه ، روز و روزگاری از سوسیال دموکراتهای چپ و بسیار نزدیک به لنین بود و یا داستان چپی های سابق را که در کابینه های گذشته ایران وزیر بودند ، به رخ می کشیدند و یا خود را با " آنده مالرو " و آرتور کستلر مقایسه مینمودند و میگفتند آنان نیز عقائد شان را تغیر دادند ، یکبار مجاهد بزرگوار سید فخر طاهری از این توجیهاات ناروا به جوش آمد و گفت آنها به گور باباشون خندیدند یکی از آنان که اعلامیه جمهوری خواهان را هم امضاء نموده ، آقای م - ر ، با طعنه به زندانیان سیاسی میفرمودند بنده تیر خلاص ضد انقلاب را زدم ! و با اشاره به پاسدارانی که کنار زندانیان ایستاده بودند ، میفرمودند : **عمری توی کتابها دنبال هوشی مین و چه گوارا رفتم ، کنارم بودند !** بگذریم . . . انفرادی شرایط و الزامات خاص خود را دارد و نحوه مواجهه فرد با این موقعیت در کل رفتار بعدی وی در زندان موثر است و به همین دلیل جدا از خمیرمایه درونی که " مبنا " ست و چندان هم اکتسابی نیست ، آموزشهای ویژه ای می طلبد که متاسفانه این تعلیم و آموزش در افراد گروه های سیاسی مبارز و به ویژه مجاهدین وجود نداشت و صرفا مبتنی بر یکسری تعالیم کلیشه ای از پیش آموخته بود که به دلیل ذهنی بودن نمیتوانست در عمل کمک موثری برای فرد بازداشتی باشد و باعث میشد که از همان بدو بازداشت فرد در موقعیتی سردرگم قرار گیرد . این بی ثباتی وضعیت موجب بروز بسیاری ناهنجاریها میشد که به سستی و بریدن میدان میداد . از سوی دیگر برخورد دفاعی و انزواگرایانه هواداران خود به خود باعث افتادن افراد ضعیف به دامن ارتجاع میشد و متاسفانه باید گفت که این برخوردهای دفاعی با افراد لرزان و مردد که بسیاری از آنها پاسخی برای سوالاتشان نمی یافتند چه فجایی که به بار نیاورد . **افراد زیادی بودند که مسئله دار بودند و از یکسو در وضعیت مرگ و زندگی قرار داشتند و از سوی دیگر از آنها خواسته میشد فقط مقاومت کنند و تردید به خود راه ندهند و تا انتها و پای چوبه بروند حال آنکه فرد پاسخهایی می جست که بتواند او را به این جانفشانی رهنمون باشد و متاسفانه برخورد عمده هواداران مبتنی بر احساس شخصی بود و همین احساس شخصی به برخورد دفاعی با فرد مسئله دار و بایکوت تمام عیار وی و راندن وی به سمت همکاری تمام عیار با زندانبانان منجر میشد . نمونه همراز شریعت پناهی به خوبی گویای این وضعیت بود که علیرغم حضور در جمع افراد بریده کارگاه یا نظافت چیها در نهایت به جوخه سپرده شد و جان داد**

به تجربه شخصی من هر فرد پس از بازداشت باید خود با آگاهی و درک صحیح از موقعیت جدیدی که در آن قرار گرفته نسبت به تنظیم روابط خود اقدام مینمود حال آنکه پیروی از رفتارهای کلیشه ای بدون انطباق با شرایط جدید بسیاری را در مسیری قرار داد که امکان پرهیز از آن وجود داشت و به جد اعتقاد دارم - اگر چه بسیار تلخ است - تعداد زیادی از افراد جان باخته میتوانستند با پیگیری تاکتیکهای مناسب خطر اعدام را از خود دور سازند و بعد پس از آزادی به مبارزه و مقاومت بپیوندند و با تجارب بالاتر نیرویی قویتر را به پیکر مقاومت پیوند زنند

برگردیم به ۲۰۹ ، از شماره هر سلول راهرو هم مشخص میشد ، مثلا سلول شماره چهل و پنج یعنی سلول پنج از راهرو چهار دویست و نه یا سلول شصت و هشت یعنی سلول هشتم از راهرو شش دویست و نه

در بیرون راهروها چند اتاق بازجویی و در بین سلولهای بعضی از بندها حمام و هواخوری قرار داشت . هواخوری محوطه ای بود به طول و عرض تقریبی سه متر در سه متر که تنها فرقی با سلول این بود که سقف آن با شبکه فلزی تور مانند ساخته شده بود و بازبود و به دلیل باز بودن سقف امکان عبور و جریان یافتن هوا وجود داشت . زندانیانی که مراحل بازجویی خود را گذرانده و منتظر تکمیل پرونده توسط بازجو و ارسال آن به دادگاه بودند گاهی هفته ای نیم ساعت از سلول خارج و به این سلول سرباز که نامش هواخوری بود برده میشدند . رفتن به هواخوری هم برطبق دستور بازجو و اجازه وی صورت میگرفت و نگهبانان در کل اجازه انجام هیچ کاری برای زندانی بدون اجازه بازجو را نداشتند . در طبقه دوم ، طبقه زیرین که اشتباها به آن زیرزمین اطلاق میشد اتفاقی در یک ردیف در راهروی به عرض یک متر وجود داشت . در ورودی این اتاقها از جنس فولاد مخصوص ضد گلوله با روکش مصنوعی چوبی ساخته شده بود ، قسمت درونی در که رو به داخل اتاق باز میشد و همچنین کل اتاق با اکوستیک مخصوص به طور کامل پوشیده شده و اتاق به طور کامل عایق صوتی شده بود . در داخل اتاق انبوهی از پرونده ها و اسناد و مدارک دیده میشد و معلوم بود که در این محل اسناد و مدارک بند دویست و نه نگهداری میشد . این اتاق یکی از اتاقهای طبقه زیرین (یا بهتر بگویم همکف) بند دویست و نه بود ، در این راهرو اتاقهای دیگری نیز وجود داشت . از در خروجی راهرو طبقه زیرین بند دویست و نه مستقیما میشد به محوطه عمومی زندان اوین راه یافت . این در - در راهرو طبقه زیرین - با قدری فاصله از در ورودی آشپزخانه زندان اوین واقع شده است و محل وقوع و طرز قرار گرفتن آن به گونه ای است که به دلیل رفت و آمد بسیار کم کمتر کسی فکر میکند که به دویست و نه راه دارد . به گفته شاهدی عینی در قتل عامهای سال شصت و هفت این راهرو محل محاکمات جنایتکارانه و به شهادت رساندن بسیاری از زندانیان سرفراز بوده است که به وسیله طنابهای آویخته از سقف به دار کشیده میشدند

اتاق شکنجه در همان طبقه بالا قرار داشت که در آن انبوهی از کفشهای رها شده دیده میشد . کابلهای شکنجه نیز در طول و سائیزهای مختلفی وجود داشت که وجه مشترک همه آنها گرهی بود که در یکسر آن کابلها وجود داشت . تختی چوبی و چند پتوی سربازی آلوده به خون ، اتاق شکنجه را تشکیل میداد شکنجه ها عمدتا با کابل زدن بر کف پا آغاز میشد و چنانچه موثر نمی افتاد قپانی آویزان کردن از سقف - زدن کابل بر تمامی نقاط بدن به ویژه پشت ساق پا و پشت ران و نشیمنگاه و کمر و پشت قفسه سینه - گرفتن زیر رگبار مشت و لگد و باصطلاح توپ فوتبال کردن زندانی بین چند نفر بر روی دیوار اتاقهای بازجویی عبارات : اعدام میشوم - با ذکر تاریخ در زیر آن - من چیزی نگفتم - درود بر مجاهد - زنده باد سوسیالیسم ، مرگ روی پاهای برتر از زندگی روی زانوهاست ، الموت فی حیاتکم مقهورین و الحیات فی موتکم قاهرین ، مردان حق زندانند یا کشته در میدانند ، نمیتوان نسیم را از وزیدن باز داشت . . . و عباراتی از این دست دیده میشد

دریا هنرمند می نویسد : یکبار شاهد بودم تصویر بزرگی از طراحی نیمرخ چهره دکتر محمد مصدق بر روی دیوار اتاق بازجویی کشیده شده بود . برایم در آن حال جالب بود که فرد طراح چگونه گویی در فراغت کامل و با آسودگی خیال از حیث وقت و مزاحم نداشتن تمامی زوایای چهره دکتر مصدق را به

خوبی تصویر کرده بود و جالبتر آن بود که این طرح بیش از نیمی از دیوار اتاق بازجویی را گرفته بود

سالها بعد در زندان بی نام و نشانی در اصفهان که " هتل اموات ! نام داشت تابلویی دیدم که به سبک هانیبال الخاص هنرمند ارزنده میهنمان روی دیوار حک شده و این شعراحمد شاملو روی آن نوشته شده بود

به شب مهتاب ، ماه میاد تو خواب

بازجویان نیز هر کدام خصوصیات خاص خود را داشتند و ظاهرا برحسب توانایی و رتبه و سابقه ، نوع پرونده های تحویلی و تخصص افراد برای بازجویی فرق میکرد . مثلا معروف بود که امیر و مسعود به شدت خشن هستند و فقط با شکنجه کار خود را انجام میدهند ولی محمد رنوفی رفتاری نرمتر و ملایمتر دارد و سعی میکند ابتدا به ساکن با زندانی برخورد گفتاری و مجاب کردن از راه حرف زدن داشته باشد ضمن اینکه مشخص بود پرونده افراد مهمتر و مقاومتر به مسعود صالح محول میشد . عمار بینابین این دو بود و در جایی که تصور میرفت کار تمام شده خشونت و شکنجه را بیشتر میکرد و برعکس

انجام بازجویی و اعتراف گیری در نیمه شب از جمله متداولترین روشهای شکنجه فیزیکی در دویست و نه بود. البته همانگونه که قبلا ذکر شد در چند روز ابتدایی دستگیری و بازداشت حساسیت زیادتر بود چون این واهمه را داشتند که با اتلاف وقت اطلاعات فرد دستگیرشده بسوزد و دیگر ارزشی نداشته باشد به همین دلیل حداکثر خشونت اعمال میشد تا اطلاعات فرد بازداشتی سریعتر تخلیه شود لیکن بعد از آن فشار چندان در دویست و نه وارد نمیشد مگر آنکه فرد جدیدی به اسارت در می آمد و یا از طریق پی میبردند که فرد زندانی آنها را به بیراهه برده که در آن صورت شکنجه ها از سر گرفته میشد و در این مورد هیچ منعی وجود نداشت کماینکه بارها شاهد بودیم افرادی از قزل حصار به اوین ودویست و نه مجددا احضار میشدند که بازجویی و دادگاه آنان به پایان رسیده بود و در حال طی کردن دوران محکومیت خود بودند لیکن با پی بردن به مطالب تازه ولو آنکه ارزشی نداشت فرد را مجددا فراخوانده و چه بسا با طرح موارد تازه در پرونده وی او را مجددا دادگاهی میکردند و بر محکومیت وی میافزودند . همراز شریعت پناهی از همین افراد بود که اگر اشتباه نکرده باشم از محیط کاری کارگاه خیاطی تولیدی لباس اوین و یا جمع افراد نظافت چی که در بین آنها حضور داشت جدا و مجددا به انفرادیها - آسایشگاه یا همان انفرادی های ساخته شده توسط لاجوردی - و اتاق های شکنجه دادستانی منتقل شد و در نهایت در سال شصت و سه به جوخه اعدام سپرده شد

در بند ۲۰۹ چندین کودک خردسال بودند که گفته میشد فرزندان رزمندگان شهیدند که از جور و ستم آزادی کُشان در امان نمانده اند ، این کودکان را نگهبانان در راهروها - بندهای ده گانه دویست و نه - به دنبال خویش می کشیدند و از آنان برای توزیع غذا استفاده میگردند . نگهبانان و بازجوها با آنان برخوردی ملایم و جاذب داشتند و به برخی از آنان یاد داده بودند وقتی در سلول باز میشود یا وقتی زندانیان را با چشمان بسته برای بازجویی میبرند مرگ بر کمونیست و مرگ بر منافق یا چشم بندت رو نزن بالا و از این قبیل عبارات را برزبان آورند . به یاد دارم در سال شصت از جانی به جانی منتقل میشدیم ، بازجوها به یکی از این کودکان قطعه چوبی داده بودند ، وقتی صف زندانیان میرفت ، با خنده و مسخره می گفتند " بگو مرگ بر منافق و بزنی سرش " و هنگامی که آن کودک میزد ، قاه قاه می

خندیدند

از آنجا که روزها عمدتاً در نگرانی و گوش به زنگی احضار برای بازجویی طی میشود، از صبح تا ظهر بیشتر در تشویش و اضطراب طی میشود. لیکن بعد از ظهرها و شب دیگر خیال همه راحت بود که لااقل تا صبح روز بعد از احضار به بازجویی خبری نیست. بنابراین میشد برای بعد از ظهرها و شب برنامه ریزی کرد. گرچه نسبت به زندانهای شاه، آخوندها زندانیان سیاسی را بسیار بسیار محدود میکردند، اما در همه زندانهای کشور، وقتی که زندانیان شرایط را مساعد می دیدند، پای صحبت همدیگر نشسته برداشتن و ببنش خود می افزودند، در بند دویست و نه فقط قرآن و مفاتیح در دسترس بود - و میشد بر روی قرآن و نیایش های اصیل کار و بحث کرد به خصوص سوره شعراء که به خروج نو از دل کهنه و قانونمندی استبدال و استخلاف اشاره دارد و . . . و سوره بروج که داستان به آتش انداختن جوانان حق پرستی است که درست به دلیل ایمانشان شکنجه میشوند، و یا متونی مثل دعای جوشن صغیر، و نیایش با ارزش و کمتر شناخته شده " کشف ظلم " که در مقاله " **بکوش تا عظمت در نگاه تو باشد**، **نه در آنچه می بینی** " ترجمه و توضیح داده ام

نه تنها در دویست و نه، در همه زندانهای کشور که امکانش بود، زندانیانی که مانیفست یا کمون پاریس و وقایع تاریخی چون تاریک اندیشی های قرون وسطی، رنسانس، انقلاب فرانسه، انقلاب اکتبر، انقلاب مشروطه، کودتای بیست و هشت مرداد . . . و یا رمانهای مشهور جهان مثل دن آرام، مسیح باز مصلوب، آزادی یا مرگ، کتاب یادها اثر کروپسکایا، جان شیفته و یا کتاب " تبیین جهان " . . . را خوانده بودند، دور از چشم و گوش توابع - بازجوها که همه چیز را زاغ سیاه می زدند، هر چند ناقص یا به اختصار برای دیگران تعریف می کردند، بودند کسانی که با اُپرای کوراوغلو، آرشین مالالان، لودمیلا و روسلان اثر پوشکین . . . آشنا بودند و یا نازلی سخن نگفت شاملو و زمستان اخوان ثالث و یک جلوش تا بی نهایت صفرها، از دکتر شریعتی و اشعار خوزه مارتی و . . . در یادشان مانده بود و به دیگران منتقل میکردند

برای همه زندانیان از بند رسته که چنین امکانی داشته اند و پای صحبت کسانی نشسته اند که بعضاً دیگر حضور ندارند و از بهترین فرزندان میهن ما بودند، این فراز از زیباترین خاطرات زندگی آنهاست افرادی که پس از بریدن قید همه چیز را زده بودند کاری به این مباحث نداشتند و با خوابهای طولانی مدت، افقی! زندان می کشیدند، به همین دلیل به سرعت به انفعال و افسردگی دچار میشدند جملات روی دیوارها تسکین دهنده روحیه تحت فشار زندانی بود: لا تخف، یعنی نترس - این نیز بگذرد و گذشت - هنگامی که شب فرا میرسید با خاموش شدن تنها چراغ ضعیف تعبیه شده در بالای در ورودی سلول ترانه خوانی و سرود شروع میشد: شقایق گل همیشه عاشق - پاییز " شاهرخ " سرود شهادت . . . کوه . . . و سرود ای آزادی - که بر روی آهنگی از " کارل ارف " به نام " کارمینا بورانا " تنظیم شده و اینگونه آغاز میشد

ای آزادی، در راه تو بگذشتم از زندانها - سراومد زمستون، شکفته بهارون . . . هوا دلپذیر شد گل از خاک بر دمید . . . و ترانه

آفتاب سر کوه نورافشونه، سماور جوشه

hamneshine_bahar@hotmail.com